

گفت‌وگو با آیت‌الله فیاضی با موضوع: چیستی، ضرورت و شاخصه‌های حکمت و حیانی

غلامرضا فیاضی^۱

اشاره

نوشتار پیش رو که به‌روش مصاحبه حضوری با استاد غلامرضا فیاضی از اساتید شاخص علوم عقلی در حوزه و دانشگاه سامان یافته، درصدد است به معرفی رویکردی مهم اما مغفول در تفکر فلسفی به‌نام «حکمت و حیانی» بپردازد. در این مصاحبه ابتدا به معناشناسی حکمت و حیانی پرداخته شده و از آن به‌مثابه تفسیر حکمی آیات قرآن کریم و استنباط معارف اعتقادی از نصوص دینی تعبیر شده است. در این گفت‌وگو استاد فیاضی شاخصه‌ها و ویژگی‌های حکمت و حیانی را بیان کرده، برخی ابعاد آن را واکاوی و دو مسیر برای آن ترسیم نموده است: نخست، استفاده‌های انکاری قرآن کریم که مسائل اصولی دین را در دو ساحت «هست» و «باید» به‌صورت بدیهی و فطری مطرح می‌کند. دوم، استدلال‌های عقلی قرآن کریم که فهم آنها نیازمند تمرین فلسفی و مقدمات برهانی است. البته بر اساس محدودیت فهم عقلی، حکمت و حیانی منحصر به دایره ادراکات عقلی نخواهد بود. درانتها نیز ضرورت ترویج حکمت و حیانی مورد تأکید استاد فیاضی قرار گرفته و پیشنهاد تأسیس دروس خارج معارف اعتقادی با رویکرد حکمت و حیانی مطرح شده است.

۱. استادتمام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی * (fayyazi@iki.ac.ir).

حکمت و حیانی: ضمن تشکر از اینکه وقت ارزشمندتان را در اختیار ما قرار دادید، به حول و قوه الهی اکنون که دوفصلنامه علمی «حکمت و حیانی» راه اندازی شده است و حوزه تخصصی این فصلنامه پژوهش‌هایی در آیات و روایات با رویکرد تفسیر حکمی و نیز مباحث معارف اعتقادی در نصوص دینی است و باتوجه به اینکه جای چنین نشریه‌ای تاکنون خالی بوده و با نوعی کم‌کاری در این حوزه روبه‌رو بوده‌ایم، لازم به‌نظر رسید نظر اساتید علوم عقلی را در این باره جویا شویم. باتوجه به شناخت از حضرتعالی، تصمیم بر آن شد تا از محضر جنابعالی که عنایت ویژه‌ای به مباحث حکمی و فلسفی ازسویی و استفاده از نصوص دینی در توسعه حکمت، فلسفه و کلام ازسوی دیگر دارید، بهره‌مند شویم. چنان‌که مستحضرید، مرحوم ملاصدرا در اواخر عمر شریف خود همه‌همت خویش را به شرح و تفسیر نصوص دینی، به‌ویژه تفسیر قرآن کریم و شرح اصول کافی و آثاری از این دست معطوف داشتند؛ گویی ایشان در این مرحله از عمر، به اهمیت ویژه این حوزه پی برده بودند.

به‌عنوان پرسش نخست، باتوجه به رویکرد کلانی که این نشریه در پیش گرفته است و آن را ذیل عنوان «حکمت و حیانی» می‌توان جمع‌بندی کرد، لطفاً تبیینی از این رویکرد ارائه دهید؛ بدین‌منظور تحلیل خود از مفهوم «حکمت و حیانی» را بیان فرمایید و درباره امکان تحقق حکمت و حیانی، میزان ضرورت آن و جایگاه این رویکرد در میان علوم عقلی و نقلی توضیح فرمایید.

استاد فیاضی: می‌دانیم انسان از نظر قابلیت‌ها و توانایی‌ها، بزرگ‌ترین مخلوق خداوند است؛ موجودی که شایستگی دارد به مقام خلافت الهی برسد. خلافت خداوند یعنی جایگاهی که پس از خداوند، کسی به عظمت او نیست و خدای متعال او را فرمانروای عالم می‌گرداند. سرّ اینکه انسان چنین مقامی دارد این است که در وجود انسان، حقیقت دیگری قرار داده شده که او را از حیوان متمایز می‌کند و آن فطرت الهی یا به‌تعبیری روح انسانی

بوده که برتر از روح حیوانی است؛ یعنی انسان علاوه بر ادراکات، تمایلات و توانایی‌های حیوانی، فعالیت‌ها و ادراکاتی دارد که حیوانات از آن محروم‌اند؛ مانند تعقل و تفکر. همچنین انسان تمایلاتی دارد که حیوانات فاقد آن‌اند؛ مانند تمایل به ایثار. ممکن است انسانی، درحالی که خود نیاز مبرمی به آب دارد، آب را به دیگری که شرایط دشوارتری دارد، تقدیم کند. همین‌گونه است تمایل به گذشت. انسان از گذشتن از خطای دیگران لذت می‌برد؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف: ۱۹۹) و «وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ ...» (فصلت: ۳۴). آیات شریفه بر برتری فضایل انسانی همچون عفو، گذشت و برخورد نیکو تأکید دارند. قرآن کریم در توصیف ویژگی دیگری از ویژگی‌های انسان می‌فرماید: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (سجده: ۱۶)؛ یعنی درحالی که وقت خواب و لذت‌بردن از آسایش است، انسان مؤمن برخاسته و خود را از بستر جدا می‌کند و به عبادت خداوند می‌پردازد. حیوان طبیعتاً مایل به خواب و استراحت است، ولی انسان به‌واسطه بُعد فطری الهی خویش بر تمایلات حیوانی غلبه می‌کند؛ ازاین‌رو انسان بودن انسان به اشتراکاتش با حیوانات نیست، بلکه به مختصات فطرت الهی او بازمی‌گردد. این فطرت ابعاد گوناگونی دارد: بُعد ادراکی و بُعد تمایلات عالی که انسان را به فعالیت‌های ناشی از این ادراکات و تمایلات وامی‌دارد.

می‌توان گفت حکمت چیزی نیست جز فعال‌بودن همه این ابعاد انسانی؛ یعنی انسانی حکیم است که اهل تعقل باشد، ابعاد فطری انسانی‌اش را زنده نگه دارد و آنها را دفن نکند. قرآن کریم دراین‌باره می‌فرماید: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۱۰). کسانی که فطرت خود را دفن کرده‌اند، زندگی حیوانی دارند؛ یعنی حیات‌شان در حد ادراکات و تمایلات حیوانی خلاصه شده است؛ حتی اگر از ابعاد فطری استفاده کنند، آن را نیز در خدمت شهوات حیوانی قرار می‌دهند. چنین افرادی حکیم نیستند. درباره این گروه، قرآن می‌فرماید:

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف: ۱۷۹)، اما کسی که اهل حکمت است، ادراکات و تمایلات خویش را تحت سیطره عقل قرار می‌دهد. درک او به چشم و گوش محدود نیست، بلکه این حواس در خدمت عقل‌اند. آنجا که عقل فرمان می‌دهد، می‌نگرد و جایی که عقل نهی می‌کند، باز می‌ایستد (نور: ۳۰). همچنین تمایلات او نیز تابع عقل است. غذا می‌خورد نه به صرف تمایل، بلکه به اندازه‌ای که عقل اجازه می‌دهد. روایات نیز بر این نکته تأکید دارند که محبوب‌ترین حالت انسان در پیشگاه خداوند، حال سجده و خضوع اوست و مبعوض‌ترین حالت، هنگامی است که شکمش پُر شده باشد (متقی هندی، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۲۹۲/ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۶۹)؛ بنابراین انسان حکیم کسی است که تمایلات طبیعی خود را تحت فرمان عقل قرار دهد و فطرت الهی خویش را زنده نگه دارد و در مسیر کمال از آن بهره‌بردار. حکمت و حیانی: فرمودید حقیقت حکمت آن است که انسان تمامی ابعاد وجودی خود، اعم از ادراکات و تمایلات را تحت تدبیر عقل قرار دهد. در این باره به رساله عهدیه مرحوم ابن سینا می‌توان اشاره کرد؛ رساله‌ای که در آن، ایشان با خود عهد می‌بندد هیچ مأکولی نخورد یا مشروبی نیاشامد و اساساً هیچ چیزی را که مورد تقاضای نفس باشد، انجام ندهد، مگر آنکه بر اساس یک حکمت عقلی و پس از بررسی عقلانی باشد. این تأکید شیخ‌الرئیس، نمونه عملی از همان حکمت و حیانی است که محور بحث ماست؛ یعنی انسان نه بر اساس شهوت و تمایل طبیعی، بلکه فقط بر مدار حکمت و تعقل عمل کند.

استاد فیاضی: این همان حیات معقول در زندگی انسان است و هرچه غیر از این، صرف زندگی حیوانی خواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید: «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (عنکبوت: ۶۳) و درباره اینان می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف: ۱۷۹). انسانی که بر مدار عقل زندگی نمی‌کند، به حیوانات و بلکه پست‌تر از آنان شباهت می‌یابد، درحالی که خداوند سرمایه عقل را در وجود انسان به ودیعه نهاده است تا لحظه به لحظه زمینه رشد و تعالی او را

فراهم کند و او را به‌سوی قرب الهی سوق دهد.

در اینجا باید به نکته مهمی توجه کرد. در برخی روایات ما، عقل همان فطرت الهی در حال فعالیت و شکوفایی است. عقل فقط به ادراکات نظری محدود نمی‌شود، بلکه عقل، قوه ادراکی متعالی انسان است که باید فعال باشد. این قوه در همه انسان‌ها وجود دارد، ولی بسیاری آن را دفن کرده‌اند و از کار انداخته‌اند. فطرت الهی از میان نمی‌رود و هیچ جایگزینی برای آن وجود ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰). هر چند فطرت می‌تواند دچار تغییر شود - تغییر به سمت شکوفایی بیشتر یا به‌سوی کم‌رنگ شدن - ولی هرگاه انسان اراده کند از مسیر حیوانیت و انحطاط بازگردد، این بازگشت ممکن خواهد بود و با این بازگشت، فطرت الهی دوباره شکوفا و فعال‌تر می‌شود. حکمت و حیانی: پس می‌توانیم بگوییم حکمت یعنی شکوفایی عقل انسان، هم در حوزه عقل نظری و هم در حوزه عقل عملی، به معنای آن عقل عملی که به آن عقاید حق، جامه عمل می‌پوشاند و آنها را به مرحله اجرا درمی‌آورد.

استاد فیاضی: عقل به معنای فلسفی یعنی همان قوه مدرکه‌ای که راهنمای خوب انسان در مقام عمل است، ولی باید توجه داشت صرف فهمیدن مسائل نظری، ارزش ذاتی ندارد. عقل می‌فهمد که این عالم خالق دارد، ولی این فهم به خودی خود ارزش نیست، بلکه مقدمه ارزش است. ارزش واقعی آنجاست که انسان به این فهم ایمان بیاورد؛ یعنی به آن دلبسته شود و گرایش قلبی قرین با محبت به آن حقیقت یابد و با آن پیوند درونی برقرار کند. اگر انسان حقیقتی را بفهمد، ولی آن را انکار کند، به بدترین نوع انحطاط دچار می‌شود که قرآن کریم از آن به «کفر جحودی» تعبیر می‌کند: «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَقْبَلَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوبًا» (روم: ۱۴).

حکمت و حیانی: بر این اساس بفرمایید به نظر شما حکمت و حیانی - و البته از یک منظر،

تفسیر حکمی از نصوص دینی - چه ویژگی‌ها و مختصات دارد؟

استاد فیاضی: اگر بخواهیم حکمت وحیانی را دریابیم، باید عقل فلسفی خویش را فعال کنیم و به سراغ آیات و روایات برویم. البته آیات و روایات نیز درصددند این عقل مدرک را بیدار کنند. در حکمت وحیانی، دو مسیر در قرآن قابل مشاهده است:

مسیر نخست، استفهامات انکاری است. قرآن کریم در این مسیر، مسائل اصول دین را به صورت بدیهی و فطری مطرح می‌کند. قرآن در اصول اعتقادات، با شیوه استفهام انکاری، عقل انسان را بیدار می‌کند؛ مثلاً می‌فرماید: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (ابراهیم: ۱۰) و «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (طور: ۳۵-۳۶). این پرسش‌های انکاری نشان می‌دهد هر انسانی اگر از عقل خود بهره ببرد، می‌تواند حقایق را دریابد. تمامی این بیش از صد استفهام انکاری در قرآن کریم، هریک دلیلی بر حجیت عقل‌اند. همچنین در حوزه بایدها و نبایدها نیز از این استفهام‌های انکاری استفاده شده است: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن: ۶۰). در مسیر نخست، مسائل یا بدیهی‌اند یا به برهانی روشن نیاز دارند.

مسیر دوم، استدلال‌های عقلی است: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲) که با استدلال بر بطلان شرک و اثبات توحید تأکید دارد. مطابق فرمایش حضرت علی (ع): «مَنْ حَذَّه فَقَدْ عَذَّه» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲). در مسیر دوم، فهم آیات نیازمند تمرین فلسفی و مقدمات برهانی است؛ از این رو برای درک درست حکمت وحیانی، انسان باید اهل تفکر و فلسفه باشد. درواقع حکمت شیعی که خداوند به ما ارزانی داشته است، وسیله‌ای قوی برای فهم عمیق حکمت‌های قرآن و روایات است؛ هم در حوزه حکمت نظری و هم در حکمت عملی.

کسی که می‌خواهد سراغ کتاب و سنت برود، باید فلسفه را بسیار جدی بخواند؛ برای نمونه و مطابق با رویکرد حکمت وحیانی، آنجا که به آیاتی چون: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» می‌رسیم، نباید آن را فقط یک بیان خطابی بدانیم، بلکه این آیات دارای

برهان‌های عمیق عقلی‌اند. مرحوم آیت‌الله آقاجمال خوانساری - که اساتید ما از او به «عقل حادی عشر» تعبیر می‌کردند - در رساله مبدأ و معاد، تصریح می‌کند که این آیه بیان خطابی دارد. شگفت‌آور است که فردی با معقولات سروکار داشته باشد، ولی نکاتی بدیهی را دریابد. فهم این امر نیازمند تعقل است تا دریافته شود یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن کریم در این نکته نهفته است که باوجود استفاده از بیان خطابی - که مخاطبان آن اهل خطابه‌اند - همزمان در سطحی عمیق‌تر، استدلالی برهانی ارائه شده است؛ چنان‌که این بیان توانسته است ابن‌سینا و ملاصدرا را نیز قانع سازد و عقل آنان را در مسیر ادراک راهی نوین در اثبات پرورش می‌دهد؛ فراتر از براهینی که خود بدان دست یافته بودند.

ازاین‌منظر حکمت و حیانی را همان فلسفه اسلامی به‌معنای اخص آن می‌توان دانست، به‌ویژه هنگامی که تعلیم فلسفه شامل هردو حوزه حکمت نظری و حکمت عملی شود. اگر فلسفه را بدین‌معنا تعمیم دهیم، حاصل آن چیزی نخواهد بود جز حکمت و حیانی و حکمت موجود ما گوشه‌ای از آن حکمت و حیانی است. دلیل این مدعا آن است که خود وحی، انسان را به تعقل و اندیشه دعوت کرده و اصول اعتقادات را در قالب پرسش‌های بنیادین مطرح ساخته است:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ
نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (ص: ۲۸).
أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ
(مؤمنون: ۱۱۵).

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (قیامت: ۳۶).

این آیات به‌منظور بیدارسازی عقل و دعوت به تأمل در مسائل حکمت نظری و عملی نازل شده‌اند؛ بنابراین حکمت و حیانی آن است که انسان در پرتو نور کتاب و سنت، عقل خویش را به‌کار گیرد و تعقل فلسفی را درجهت شناخت حقایق به‌کار بندد. البته باید توجه داشت عقل می‌فهمد که در برخی موارد، ناتوان از فهم کامل حقایق

است؛ بنابراین حکمت و حیانی از دایره محدود ادراک عقل فراتر می‌رود؛ چراکه ممکن است مسائلی وجود داشته باشد که تا امروز بشر بدان دست نیافته است و حتی با تلاش فراوان نیز نتواند برای آنها تقریر عقلی ارائه کند. ابن‌سینا در استدلال بر ضرورت نبوت، به این نکته تصریح کرده است: عقل انسان درک می‌کند که جهان آفریده خداوند است و عمل او عبث و بیهوده نیست. درعین حال عقل درمی‌یابد که در فهم بسیاری از مسائل، قاصر است؛ ازاین‌رو باید پیامبری وجود داشته باشد تا آنچه را عقل به تنهایی درک نمی‌کند، برای بشر بیان کند. اکنون هرچند ممکن است بتوان برخی مسائل را با تعابیر فلسفی تقریر کرد، ولی این کار همیشه ممکن نیست. چه‌بسا مسائلی وجود داشته باشد که عقل انسان حتی تا پایان تاریخ نیز به ادراک تفصیلی آنها نرسد؛ هرچند آن مسائل تقریر عقلی دارند. این محدودیت، ناشی از بی‌نهایت بودن علم الهی و محدود بودن توانایی عقل انسانی است. اگرچه وحی مسیر هدایت را برای او هموار می‌کند و نتیجه نهایی را در اختیار عقل قرار می‌دهد، ولی تبیین تفصیلی آن راه به صورت برهانی و حکمی، ممکن است تا ابد برای بشر حاصل نشود. از الطاف الهی آن است که خدای متعال نتایجی از حقایق را که درک تفصیلی آنها برای بشر مقدور نیست، در قرآن بیان کرده است و ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} نیز آنچه را در قرآن موجود است، در بیانات خویش تبیین فرموده‌اند؛ براین اساس ما معتقدیم قرآن کریم کتاب علم الهی است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹).

قرآن دارای ظاهری است که عموم مردم آن را درک می‌کنند، ولی این ظاهر، باطنی دارد و آن باطن نیز مراتبی از بطون دارد. این مطلب با مباحث دلالت الفاظ، قابل توضیح است؛ چراکه ما در علم اصول، دلالت لفظ را به سه گونه تقسیم می‌کنیم: دلالت مطابقی، دلالت تضمنی و دلالت التزامی. دلالت مطابقی آن است که لفظ مستقیماً بر معنای اصلی خویش دلالت کند. دلالت تضمنی عبارت است از دلالت لفظ بر جزء معنای اصلی، اما دلالت التزامی بدین معناست که لفظ بر معنایی دلالت کند که خارج از معنای موضوع‌له

باشد، ولی از لوازم آن ملزوم به‌شمار رود. اگر این لزوم، لزوم بین بالمعنی الأخص باشد، یعنی ضرورت و بدهت آن به‌گونه‌ای باشد که بدون حضور ذهنی ملزوم، لازمه نیز به ذهن آید، در این صورت جزء لوازم بدیهی و واضح به حساب می‌آید. در محدوده دلالت مطابقی، تضمینی و التزامی از نوع لزوم بین بالمعنی الأخص، معنای ظاهری متن حاصل می‌شود. باین‌حال حتی در دلالت مطابقی نیز می‌توان لوازمی را از نوع لزوم بالمعنی الأعم یا لزوم غیر بین شناسایی کرد که به‌صورت غیر بدیهی و به‌واسطه تحلیل‌های عقلانی قابل کشف‌اند؛ بنابراین در قرآن کریم افزون بر معنای آشکار، معانی ضمنی و لوازم پنهانی وجود دارد که با تفکر و تدبر می‌توان به درجاتی از آنها راه یافت. این لوازم نیز برای خود لوازمی دارند و این‌گونه است که معانی باطنی قرآن کریم به‌صورت تصاعدی رشد می‌یابند؛ یعنی باطن قرآن، در واقع لوازم و نتایج نهفته در ظاهر آن است. این لوازم گاهی به مفردات کلمات قرآن مربوط می‌شود که در مباحث دلالت الفاظ مورد بررسی قرار می‌گیرد و گاه به ترکیب جملات قرآن مربوط است که در چهارچوب منطق و اصول استنتاج مطرح می‌شود؛ بدین‌صورت که با کنار یکدیگر نهادن مقدمات و قضایا، نتایج جدیدی استخراج می‌شود و این روند نیز به‌صورت تصاعدی ادامه می‌یابد.

براین اساس اینکه گفته شده است قرآن دارای هفتاد بطن می‌باشد، به‌نظر می‌رسد اشاره به کثرت لایه‌های باطنی آن بوده، نه آنکه پس از هفتاد مرتبه متوقف گردد. لازمه این بیان آن است که قرآن کریم حاوی علمی بی‌نهایت است؛ علمی که ما فقط به ظاهر آن و در بهترین حالت به برخی لایه‌های نزدیک‌تر آن دست می‌یابیم. خداوند می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل: ۴۴). در آیه شریفه، خداوند از رسول اکرم ﷺ خواسته است قرآن را برای مردم تبیین کند. ظاهر قرآن نیازمند تبیین تفصیلی نیست؛ آنچه نیازمند تبیین است، همان لایه‌های علمی عمیق و گسترده نهفته در آن می‌باشد. تعبیر «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» نشان می‌دهد مخاطبان با تأمل و تفکر می‌توانند به عمق

بیشتری از معانی قرآن کریم دست یابند.

بر همین اساس هنگامی که ملاصدرا در برخی مباحث فلسفی، آیات قرآن را به عنوان دلیل اقامه می کند، گرچه ظاهر برخی آیات به صراحت دلالت بر مدعای او ندارد، این امر ناشی از تأملات عمیق و ریاضت های علمی و عملی اوست. دشواری های زندگی، ریاضت های روحی و تصفیه قلبی باعث شدند ملاصدرا بتواند برخی لایه های باطنی قرآن را درک کند؛ بنابراین اتهام تفسیر به رأی نسبت به او نادرست است و خلاف انصاف خواهد بود؛ زیرا بر اساس قواعد شرعی باید فعل مسلمان را حمل بر صحت کرد و پذیرفت او بر اثر تهذیب نفس و تأملات عمیق، به لایه هایی از معارف باطنی قرآن دست یافته بود.

همچنین در روایات اهل بیت علیهم السلام این گونه آمده است که در تفسیر برخی آیات، پس از بیان ظاهر آیه، تصریح فرموده اند: «و هذا من باطن». این شواهد نشان می دهد میان ظاهر و باطن قرآن، پیوند وثیقی برقرار است و دستیابی به بطون، با حفظ اصول صحیح تفسیر و اجتناب از رأی شخصی، امکان پذیر می باشد. هرچند احتمال خطا هست، ولی راه برای کشف خطا در فرآیند فهم و استدلال کاملاً باز بوده و معیارهای سنجش نیز در دسترس قرار دارد. این معیارها عمدتاً بر مبنای اصول منطق استوارند؛ بنابراین انسان موظف است همه تلاش خود را به کار گیرد تا استدلال هایش را بر اساس قواعد منطقی تنظیم کند و هر استدلالی را به شکلی روشن و منطقی صورت بندی نماید.

متأسفانه در بسیاری از کتاب های فلسفی، استدلال ها به شکل دقیق منطقی ارائه نشده اند. آنچه غالباً دیده می شود، استدلال هایی است که بیشتر به مجموعه ای از شاخه های درهم تنیده با طناب شباهت دارند؛ یعنی اجزای گوناگون استدلال بدون تفکیک دقیق در یک ساختار فشرده کنار یکدیگر آمده اند. چنین ترکیبی همانند ترکه های به هم بسته شده، تا زمانی که پیوندهایشان حفظ شود، نمی شکند یا مورد نقادی دقیق قرار نمی گیرد، اما هنگامی که استدلال به صورت منطقی و دقیق تنظیم شود، اجزای آن از

یکدیگر تفکیک می‌شود و هر مقدمه به صورت مستقل مشخص می‌گردد: مقدمه اول، مقدمه دوم، مقدمه سوم و... . در این صورت امکان ارزیابی هر مقدمه به طور مستقل فراهم می‌شود. چه بسا مقدمه اول صحیح باشد، ولی مقدمه دهم دچار خطا یا ضعف گردد؛ بنابراین ساختاردهی منطقی به استدلال‌ها باعث می‌شود آنچه پیش‌تر به صورت فشرده و مبهم دریافت می‌شد، به شکلی باز، تفصیلی و روشن درآید و این وضوح، امکان نقد و ارزیابی علمی را به طور کامل فراهم می‌سازد.

حکمت و حیان: جایگاه و نقش نصوص دینی (کتاب و سنت) در توسعه و تعمیق حکمت اسلامی در شعاع وسیع آن یعنی فلسفه، کلام و عرفان اسلامی را چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟

استاد فیاضی: زمانی که فلسفه از یونان وارد جهان اسلام شد، تحول‌ها و توسعه‌های قابل توجهی در آن پدید آمد؛ برای نمونه در فلسفه یونان، مفهومی به نام «مواد ثلاث» وجود نداشت، ولی فلاسفه اسلامی این مفهوم را افزودند و از رهگذر آن، برکات فراوانی برای فهم مسائل هستی فراهم آوردند. اگر امروز نیز کسی با ورود عمیق به قرآن و روایات به پژوهش فلسفی بپردازد، ممکن است ابواب جدیدی به فلسفه افزوده شود یا در ابواب موجود، مسائلی جدید و ارزشمند مطرح گردد؛ امری که بی‌شک رخ خواهد داد.

این روند بدین معناست که حکمت جدیدی در پرتو کتاب و سنت شکل می‌گیرد؛ هرچند ماهیت آن همچنان عقلی و فلسفی محض باشد؛ با این تفاوت که مبدأ آن وحی الهی است. همان گونه که در گذشته، حکمت مشائی در میان مسلمانان شکل گرفت و مشائیان با اتکال به عقل و روش برهانی به مبادی اولیه فلسفه پرداختند، در اینجا نیز روندی مشابه اما با منبعی و حیانی در جریان خواهد بود. در حکمت مشاء، فیلسوف از عقل آغاز می‌کند و هرآنچه را عقل بدان دست می‌یابد، می‌کوشد به صورت برهانی اثبات کند، ولی در حکمت اشراق، رویکرد متفاوتی حاکم است. در این مکتب، شهود و کشف در کنار عقل جایگاه

بنیادین دارند؛ بدین معنا که حکیم اشراقی از طریق ریاضت‌ها و مراقبت‌های خاص، به شهود حقایق دست می‌یابد و سپس می‌کوشد برای این مکاشفات، برهان عقلی اقامه کند. این نکته به‌صراحت در سخنان شیخ اشراق بیان شده است. ملاصدرا سرانجام تصریح می‌کند که در مسیر حکمت نه تنها به عقل و شهود و کشف‌های قلبی اتکا دارد، بلکه کتاب و سنت را به‌عنوان منابع اساسی مورد توجه قرار می‌دهد؛ بدین ترتیب می‌توان گفت راهی که ملاصدرا آغاز کرد، مقدمه‌ای برای ظهور گونه‌ای از حکمت است که ثمره نهایی آن «حکمت وحیانی» خواهد بود. این حکمت، تلفیقی از عقل، شهود و وحی است و بدین وسیله افق‌های تازه‌ای در فلسفه اسلامی گشوده می‌شود که فراتر از مشرب‌های پیشین، به وحدت عقلانیت و ایمان دست می‌یابد.

حکمت وحیانی: بر اساس نکاتی که اخیراً مطرح شد، نسبتی که به ملاصدرا در مورد تفسیر به‌رأی داده می‌شود، نیازمند بازنگری است. با توجه به تحلیلی که ارائه شد، ایشان درحقیقت به تفسیر باطنی قرآن کریم اشتغال داشته‌اند. اگر بخواهیم مرزی دقیق میان تفسیر به‌رأی و تفسیر حکمی یا تفسیر باطنی بدین معنا ترسیم کنیم، ضروری است شاخص روشنی برای تمایز این دو شیوه تفسیری تعیین نماییم.

استاد فیاضی: شاخص تمایز میان تفسیر حکمی و تفسیر به‌رأی، همان نکته‌ای است که پیش‌تر عرض شد. اگر تفسیری که صورت می‌گیرد، مبتنی بر لوازم عقلی ظاهر باشد، چنین تفسیری حکمی و صحیح است؛ چرا که باطن آیه چیزی جز لوازم عقلی ظاهر آن نخواهد بود. به عبارت دیگر باطن در امتداد ظاهر است و از آن انتزاع می‌شود؛ بنابراین اگر شخصی چون ملاصدرا بتواند نشان دهد که بر اساس مقدماتی عقلی، از ظاهر آیه به باطن آن دست یافته است، تفسیر او تفسیر حکمی محسوب می‌شود، ولی اگر مفسر نتواند چنین لزوم عقلی را اثبات کند، باز هم نمی‌توان به سادگی تفسیر او را تفسیر به‌رأی قلمداد کرد؛ زیرا ممکن است مفسر در ذهن خود، این ملازمه را به‌طور صحیح دریافت کرده باشد؛ هرچند در

مقام بیان یا تقریر آن موفق نبوده یا نتوانسته باشد استدلال خویش را به‌روشنی عرضه کند. در این حالت بر ما واجب است بر اساس قاعده حمل بر صحت، تفسیر او را حمل بر صحت نماییم؛ به‌ویژه آنکه مفسر، فردی مؤمن و آگاه به حرمت تفسیر به‌رأی است.

این قاعده همانند قاعده‌ای است که در فقه درباره مجتهدان جاری می‌شود؛ اگر مجتهدی بر پایه اصول اجتهادی صحیح به فتوایی برسد، حتی در صورت خطا، معذور خواهد بود؛ زیرا اجتهاد او مبتنی بر قواعد معتبر بوده و او نهایت تلاش خویش را به‌کار بسته است. در مقابل، اگر کسی فاقد صلاحیت اجتهاد باشد و اظهار نظر کند، اجازه چنین کاری ندارد و سخن او را نمی‌توان معتبر شمرد و این عمل او قول به غیرعلم خواهد بود. به‌همین ترتیب در حکمت و حیانی نیز ممکن است حکیمی که به فهم باطن قرآن نایل شده است، در بیان ملازمه‌های عقلی به‌نحوی سخن بگوید که برای دیگران پذیرفتنی نباشد و حتی با نقد و ردّ مواجه شود. باین حال این ردّ و نقد، دلالت بر این ندارد که او تفسیر به‌رأی کرده است؛ همان‌گونه که در فقه، ردّ استدلال یک مجتهد توسط مجتهدی قوی‌تر، به‌معنای قول به علم مجتهد اول نیست. در هر دو مورد، اصل بر این است که کار مفسر یا مجتهد بر اساس علم انجام گرفته است؛ علمی که مطابق قواعد معتبر دینی یعنی همان «العلم بالقواعد الشرعیة» تعریف می‌شود.

حکمت و حیانی: یکی از پرسش‌های رایج در این باره این است که آیا روشی که فلسفه را با مبدأ وحی آغاز می‌کند و به‌دنبال تبیین عقلی آموزه‌های وحیانی برمی‌آید، باعث دگرگونی فلسفه به علم کلام نمی‌شود؟ چرا که در علم کلام نیز ظاهر امر این‌گونه است که متکلم از وحی آغاز می‌کند و سپس در مقام دفاع و تبیین عقلانی آن برمی‌آید.

استاد فیاضی: بخشی از کلام شیعه ناظر به مباحثی است که اساساً قابل اثبات عقلی نیستند؛ مانند امامت خاصه و نبوت خاصه؛ از این‌رو در این‌گونه مسائل، کلام مبتنی بر ادله نقلی است و نمی‌توان انتظار داشت با صرف عقل به اثبات برسند، ولی بخش دیگری از کلام

شیعه که به مباحثی چون اثبات وجود خداوند، توحید، نبوت عامه و معاد مربوط می‌شود، با عقل قابل تبیین و برهان‌پذیر است. کلام شیعی در این باره ماهیتی عقلانی دارد و این همان کاری است که خواجه نصیرالدین طوسی انجام داد؛ چنان‌که در مقدمه کتاب شوارع نیز بدان اشاره شده است؛ به‌همین دلیل همه مباحث کلامی را نمی‌توان از سنخ مباحث عقلانی صرف دانست. در بخش‌هایی مانند امامت خاصه و نبوت خاصه، باید به ادله نقلی مراجعه کرد، ولی در مباحثی که قرآن کریم نیز در آنها ورود کرده و تأکید بر برهان دارد - مانند توحید و اثبات وجود خداوند - عقل نقش اساسی ایفا می‌کند.

از سوی دیگر همان‌گونه که فلسفه دارای اختصاصات خاص خود می‌باشد، کلام نیز ویژگی‌های متمایز خود را دارد؛ برای مثال خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب *تجريد الاعتقاد*، مباحث جلد‌های اول تا پنجم *أسفار اربعه* ملاصدرا را به‌صورت فشرده و موجز در مقصد اول و دوم کتاب مطرح کرده است. این امر نشان می‌دهد بسیاری از مباحثی که ملاصدرا به‌تفصیل در فلسفه بررسی کرده است، اساساً ماهیتی فلسفی دارند، نه کلامی. خواجه نصیرالدین طوسی این مباحث فلسفی را بدین‌علت در *تجريد الاعتقاد* آورده است که کلام شیعی برای رسیدن به اتقان و انسجام، به این مبانی فلسفی نیاز دارد. به‌تعبیر دیگر اگر علم کلام بخواهد توحید را با برهان‌هایی محکم و عقلی همچون برهان «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲) تبیین کند و از استدلال‌های ضعیف و خطابی بپرهیزد، ناگزیر باید بر مبانی فلسفی استوار گردد.

حکمت و حیانی: اکنون این پرسش مطرح می‌شود که در مکتب حکمت و حیانی، با توجه به تأکید بر مبدأ وحی، آیا اخبار آحاد که در حوزه معارف عقیدتی مطرح می‌شوند، می‌توانند جایگاهی داشته باشند؟ اصولاً آیا اخبار آحاد در این عرصه قابل اعتنا هستند؟

استاد فیاضی: نخست باید توجه داشت که در حکمت و حیانی، هدف ما استناد مستقیم به خبر، صرفاً به‌جهت صدور آن نیست؛ حتی اگر سند کامل هم در اختیار

نداشته باشیم. مهم این است که مطلبی وارد شده باشد تا بتوانیم آن را مورد تأمل و تفکر قرار دهیم و به فلسفه و حکمت تبدیل کرده و از رهگذر آن، مباحث فلسفی و حکمی را بر مبنای برهان استوار سازیم.

براین اساس بنده معتقدم همان‌گونه که خبر واحد می‌تواند در فقه مستند فتوا قرار گیرد، در دیگر حوزه‌ها نیز معتبر است، مگر در مسائلی که جای تعبد نیست و عقل باید در آن ورود کند؛ مانند اصل اثبات وجود خداوند، صدق خداوند، ضرورت نبوت و صدق پیامبر ﷺ. در این‌گونه موارد، تکیه بر تعبد روا نیست و عقل باید به‌طور مستقل بدان برسد، اما در دیگر زمینه‌ها اعم از احکام، اعتقادات فرعی، اخلاقیات و تفسیر قرآن، خبر واحد معتبر است و میان این حوزه‌ها تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا دلیل اصلی حجیت خبر واحد، سیره عقلاییه‌ای است که توسط شارع مقدس ردع نشده و در طول تاریخ تشیع به‌روشنی دیده می‌شود. اهل بیت علیهم‌السلام نیز فقط احکام را بیان نمی‌کردند، بلکه تمامی معارف دینی را تعلیم می‌دادند و راویان، این معارف را به یکدیگر نقل می‌کردند. در روایات معتبری ثقه‌بودن برخی راویان تأیید شده است و بر این نکته تأکید شده که می‌توان معالم دین را از آنها دریافت کرد (کشی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۷۸۴) و معالم دین شامل تمامی ابعاد دین - از احکام تا عقاید و اخلاق - می‌شود؛ براین مبنا هر خبری که از جهت حجیت خبر واحد معتبر باشد، در تمامی ابعاد دین قابل استناد است.

باین‌حال در مسیر حکمت و حیانی، نیازی به این نیست که خبر واحد حتماً معتبر باشد، بلکه صرف ورود یک مضمون در اخبار می‌تواند منشأ تأمل، تدبر و تعقل شود و از آن مبنایی برای تفکر فلسفی و حکمی پدید آید. درحقیقت حضور یک خبر در منابع دینی می‌تواند زمینه‌ای برای برهانی‌کردن و تعمیق عقلی آن مطلب در حکمت و حیانی باشد.

حکمت و حیانی: چرا رویکرد حکمت و حیانی - آن‌گونه که منابع تاریخی گزارش می‌دهند - عمدتاً از حدود قرن دهم و یازدهم هجری در میان اندیشمندان مسلمان شکل

گرفت؟ با آنکه پیش از این دوره نیز حکمای بزرگی در جهان اسلام حضور داشتند؛ چرا این رویکرد پیش از قرون دهم و یازدهم چندان پُررنگ نبود؟

استاد فیاضی: این افراد، انسان‌های عادی بودند و طبیعی است به برخی نکات توجه کافی نداشتند. به نظر می‌رسد انگیزه اصلی آنان این بود که بتوانند با زبان فلسفی رایج در میان دشمنان فکری خود سخن بگویند و در برابر آنان استدلال کنند. هدف بسیاری از آنان این بود که اعتقادات خود را به گونه‌ای تبیین کنند که در مناظره‌ها بر رقیبان چیره شوند و نظریات خود را به کرسی بنشانند، اما مسیری که بعدها شکل گرفت، مسیری متفاوت بود؛ بدین معنا که پس از آنکه فرد در فلسفه پختگی یافت و توانست به اصول آن مسلط شود، آنگاه وارد مرحله حکمت و حیانی می‌شود. این روند همانند رابطه اصول فقه و فقه است. همان گونه که بدون اجتهاد در اصول، فقیه شدن ممکن نیست، در حکمت نیز بدون اجتهاد در مباحث فلسفی نمی‌توان وارد عرصه معارف و حیانی شد.

فلسفه اسلامی همانند فقه شیعی، در چهارچوب منابع اسلامی شکل گرفته است. البته همان گونه که در فقه شیعی هیچ فقیهی مدعی نیست که هر فتوای او دقیقاً منطبق با حکم واقعی الهی است، در فلسفه نیز هیچ فیلسوفی نمی‌تواند ادعا کند همه آرای او عین واقع است. هر فیلسوفی در زمان خود می‌کوشد نظریه‌ای ارائه دهد که به نظرش مطابق با واقعیت است، ولی این امکان همواره وجود دارد که فیلسوفی پس از او، برخی خطاهای او را اصلاح کند. نمونه روشن این جریان را در تطور تاریخی فلسفه می‌توان دید؛ برای مثال ملاصدرا بسیاری از اشتباهات پیشینیان را اصلاح کرد. ابن سینا اعتقاد داشت حقیقت همه انسان‌ها یکی است، ولی ملاصدرا با استناد به مبانی عمیق‌تر، اثبات کرد که انسان‌ها به چهار گروه و چهار جنس متفاوت تقسیم می‌شوند که هر جنس، ذیل انواع متعددی قرار می‌گیرد. حضرت امام خمینی^ع نیز در نقدی بر ملاصدرا فرمودند سخن ملاصدرا کامل نیست و انسان‌ها باید دست کم در شش جنس تقسیم شوند. قرآن کریم به این تنوع اشاره کرده است:

«گروهی از انسان‌ها در مراتب عالی قرار دارند» (بینه: ۷) و «گروهی دیگر در مراتب اسفل هستند» (انفال: ۲۲ / بینه: ۶)؛ بر همین اساس امام خمینی علیه السلام بر این نکته تأکید کردند که حقیقت انسان‌ها فقط در چهار جنس خلاصه نمی‌شود، بلکه دست‌کم در شش جنس قابل تقسیم است؛ زیرا عده‌ای خیرالبریه و گروهی دیگر شرالدواب‌اند.

حکمت و حیانی: بر اساس مطالب پیش گفته، این نکته روشن می‌شود که مؤسس حکمت متعالیه با نگاهی نوآورانه، افق جدیدی را در استفاده از متون و حیانی در فرآیند برهان عقلی گشود. برخلاف متقدمان که مقدمات برهان را منحصر به گزاره‌های صرفاً عقلی و بدیهی می‌دانستند، ایشان به توسعه منابع مقدمات برهان قائل شد و متون و حیانی (قرآن کریم و سنت معتبر) را نیز در شرایط خاصی به عنوان مقدمه برهان پذیرفت. البته باید دقت کرد این استفاده از نصوص دینی در دستگاه عقلی، به معنای تعبد محض نیست، بلکه نگاهی عقلی به ظاهر این نصوص می‌باشد؛ بدین صورت که متن دینی به مثابه یک گزاره معتبر و قابل تحلیل در نظام عقلی قرار می‌گیرد و با شرایط خاصی برهانی می‌شود. این روش نه تنها باعث ضعف فلسفه نمی‌شود، بلکه آن را از حیث اتصال به منابع و حیانی، غنی‌تر و عمیق‌تر می‌کند و آن چیزی را می‌سازد که با عنوان «حکمت و حیانی» شناخته می‌شود.

در نتیجه اولاً، رویکرد ملاصدرا تعمیم منابع مقدماتی برهان به وحی و سنت معتبر است. ثانیاً، این تعمیم با حفظ ساختار عقلی صورت می‌گیرد، نه بر اساس تعبد کورکورانه. ثالثاً، این مسیر مورد تأیید نگاه حکمت متعالیه و نیز سنت فکری فلاسفه متأخر شیعه قرار گرفته است. رابعاً، شرط این بهره‌گیری، همان پختگی عقلی و اجتهاد فلسفی در تحلیل متون و حیانی است. در تکمیل این بحث می‌توان افزود که این نگرش، راه را برای پیوند ژرف میان عقل و وحی باز کرده و فلسفه را از یک تفکر خشک صرفاً منطقی، به یک حکمت زنده و الهام‌بخش تبدیل کرده است.

استاد فیاضی: بله! فرمایش شما نکته بسیار دقیقی را روشن کرد؛ بدین معنا که متون وحیانی برای آنکه در نظام حکمت وحیانی مورد استفاده قرار گیرند، نیازی ندارند لزوماً خودشان برهانی باشند؛ چراکه وحی در عرض عقل به عنوان حجت الهی معرفی شده است؛ چنان که در روایت مشهور آمده است: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ؛ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۳۷). عقل، بسیاری از امور را به صورت مستقل درک می کند و در مواردی نیز وحی نازل شده است تا این امور را تبیین یا تأیید کند، ولی در مواردی که عقل هنوز به درک برهانی آن معارف نرسیده است یا امکان تبیین عقلی برای آن فراهم نشده، باز هم آن معارف به جهت اتصال به منبع وحی و حجیت ذاتی وحی، معتبر خواهند بود و در دایره حکمت وحیانی قرار می گیرند.

بر همین اساس می توان گفت حکمت وحیانی اعم از فلسفه است؛ زیرا فلسفه فقط به معارفی می پردازد که توان تبیین برهانی دارند، در حالی که حکمت وحیانی شامل هر دو دسته از معارف است: معارفی که برهانی قابل دسترسی دارند و معارفی که مستند به وحی بوده و اعتبار خود را از حجیت وحی می گیرند، ولو اینکه فعلاً تبیین برهانی مستقلاً برای آنها در دست نباشد.

از سوی دیگر باید توجه داشت نصوص دینی اعم از آیات قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام، همه ریشه در وحی دارند. قرآن کریم نیز می فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹).

در روایات معصومین علیهم السلام آمده است که مقصود از «کل شیء» در آیه شریفه، امور بسیاری است که بیشتر آنها فراتر از فهم بشر عادی اند؛ بنابراین در حکمت وحیانی، علاوه بر اصول عقلی برهانی، از گزاره های وحیانی معتبر نیز به عنوان منابع اصیل معرفت بهره گرفته می شود.

حکمت وحیانی: پس یقین فقط از راه برهان که بر پایه موادی همچون وجدانیات و اولیات

استوار است، حاصل نمی‌شود، بلکه ممکن است از راه‌های دیگری نیز به دست آید. اکنون بفرمایید نظر شما درباره ضرورت برگزاری دروس خارج حوزه علمیه قم در زمینه معارف اعتقادی با این رویکرد چیست؟ یعنی دروس خارج با محوریت آیات و روایات در معارف عقیدتی؟

استاد فیاضی: بله! حتماً. درواقع یکی از نواقص حوزه این است که چنین دروسی ندارد. ظاهراً مدیر حوزه‌های علمیه فرموده‌اند اکنون برخی دروس را به عنوان «درس خارج فلسفه» برگزار می‌کنیم و این مسئله یک امر بسیار مهم و حساس است.

حکمت و حیانی: بسیار ممنون و متشکریم از لطف و عنایت حضرتعالی.

